

شهيد حسن زارع



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوازدهم استان بوشهر

نام پدر	خداداد
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	جزیره مینو
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	کنخک جنوبی

زندگینامه

زندگینامه شهید

کشتن عاشق به جرم عاشقی دشوار نیست

هر که عاشق شد برایش سر سپردن عار نیست

میثم تمار را لازم که می گفت این سخن

ســـــر فرازی بهره عاشق جز فراز دار نیست

شهیدان از نسل هایبیل عشقند و از نعمه های مستانه آنها لطافت گل می تراود، شهید خود شاهد و ناظر همیشه ی تاریخ بر قرون و دوره ها ست، شهادت تزییق زندگی دوباره بر پیکر نیمه جان اجتماع که با این تزییق جانی دوباره می گیرد، شهدا زیباترین تابلوی صحنه شور و مردانگی را به تصویر کشیدند و با بال شهادت تا اوج حقیقت به پرواز در آمدند، از قفس تنگ دنیا آزاد شدند و در سرای باقی در حضور او آرام شدند. آنروزها ایران حال و هوای دیگری داشت، فضایی متأثر از جهاد و شهادت، ایثار و شهادت، حدیث دلدادگی جوانانی منجر به انواع سلاح های روز، راستی تا کسی خود را تهذیب نکرده باشد، چگونه می تواند در معرکه ابتلا و آزمایشی اینچنین بزرگ قرار گیرد، نفس سرکش از یک طرف میل ماندن دارد و از آنطرف دل بیقرار در آرزوی پرواز صحبت از زندگی شخصیتی است که جان شیرین را در راه اطاعت و فرمانبری دوست مخلصانه تقدیم کرد، شاید به توان یک از هزار اوصاف ظاهری را بیان کرد امام چه ناگفته ها باقی خواهد ماند؟ کدام کلک شکسته توان نوشتن حتی اوصافی ظاهری شهید را دارد؟ چشمی برزخی می خواهد تا دنیای ناگفته ها و ناشنیده ها و ندیده های شهید را به زبان خویش بازگو کند، زیرا در وادی عرفان ره صد ساله را شهید یک شبه می پیماید.

تولد

در روستای قدیمی گنخک شمالی(شیخا) در خانه ای گلی و محقر در خانواده ای با صفا و صمیمی، پنجمین پسر خانواده به سال ۱۳۴۱ به دنیا آمد، او کسی بود که امام و مقتدایش در همان موقع هنگامی که در غائله خرداد ۴۲ توسط دژخیمان رژیم دستگیر می شود، در حضور شکنجه گران ساواک به وجود ســـــربازان و سپاهیان افتخار می کند، هنگامی که از او می پرسند سپاهیان تو کیانند؟ او با زبان خدایی خویش میگوید سربازان من اکنون در گهواره اند و بعضی اشان مشغول بازی گودکانه! تعبیر این سخن سالها بعد به حقیقت پیوست که همین نسلی که آنزمان در گهواره بودند بزرگ شدند و به سن جوانی رسیده و به عنوان سربازان او آماده فرمانبرداری شدند، یکی از آن سربازان مخلص امام از همین روستاست، خانواده به دلیل عشق به مولای مظلومش امام حسن مجتبی نام این کودک را حسن گذاشت، حسن دوران کودکی را در کنار خانواده در روستا گذراند، تیراندازی و سوار کاری را در روستا نزد پدر و عمو یاد گرفت و در این رشته مهارت خاصی پیدا کرد. چون به سن دبستان رسید تازه مدرسه در روستا همجوار تأسیس شده بود، وی به روستای گنخک جنوبی رفت و در مدرسه ابتدایی آن روستا شروع به تحصیل کرد.

تحصیلات

شهید با شروع و تأسیس مدرسه در روستایی در چند کیلومتری منزل با پای پیاده هر روز این مسیر را طی می کرد و غروب به منزل بر می گشت تا کلاس پنجم ابتدایی با موفقیت در حالیکه همیشه از بهترین های کلاس بود تحصیل کرد اما به دلیل فقر و تهیدستی خانواده و نبود مدرسه ی راهنمایی در آنجا دیگر نتوانست به تحصیلات کلاسیک خود ادامه دهد.

در آن ایام از فراگیری قرآن و ادعیه و مسایل شرعی نیز غافل نبود، قرآن را در مکتب خانه ی روستا یاد گرفت و با نشست و برخاست در کنار علما و بزرگان به مسایل شرعی آشنایی پیدا کرد.

یاری خانواده

روحیه ای خستگی ناپذیر داشت، شخصی قوی و نیرومند بود، از همان سنین کودکی در کشت گندم و جو و دیگر محصولات کشاورزی به پدر کمک می کرد، ماحصل تلاش و کار خود را صرف بهبود نابسامان اقتصاد آنروز خانواده می کرد و قسمتی را نیز به امورات خیریه اختصاص داده بود، گاهی نیز کارهای ساختمانی نظیر بنایی و کارگری می کرد.

شرکت در راهپیمایی و تظاهرات ها

با شروع انقلاب اسلامی و نهضت و اوج آن در سال ۵۷ شهید چون به شهرهای همجوار مسافرت می کرد هنگامی که به روستا باز می گشت اوضاع شهرها را برای مردم توضیح می داد و با روشنگری های بجا زمینه ترویج نهضت را فراهم می کرد، علاوه بر آن خود نیز در راهپیمایی و تظاهرات ها علیه رژیم طاغوتی پیشقدم بود.

شهید و بسیج

با تشکیل ارتش بیست میلیونی به فرمان حضرت امام شهید به صورت افتخاری به عضویت این تشکیلات در آمد و با حضور در گروه مقاومت روستا به تشویق دیگران جهت اعزام به جبهه پرداخت، در سال ۱۳۶۰ به خدمت مقدس سربازی رفت و در سربازی پس از طی دوره ی آموزشی به عضویت نیروی زمینی ارتش در آمد و حدود ۲ سال خدمتش در جبهه ها سپری کرد و از پایان سربازی و بازگشت به روستا به صورت داوطلب بسیجی ۳ مرحله به جبهه اعزام گردید. آخرین باری که به جبهه اعزام گردید آبان ماه سال ۶۵ بود که محل مأموریتش جزیره ی مینو در ناوتیپ امیر المؤمنین بود.

شهادت

شهید حسن زارع در عملیات کربلای ۴ در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ در جزیره ی مینو پس از نبردی نابرابر با مزدوران بعثی به درجه ی رفیع شهادت رسید و خاک گرم ایران اسلامی با خون وی رنگین شد، پیکر مطهر این شهید به مدت ۱۱ سال در کربلای ایران بدون غسل و کفن روی خاک ماند و عاقبت در سال ۷۶ به وسیله ی گروه تفحص شناسایی و به زادگاهش منتقل گردید، در تاریخ ۱۱/۴/۷۶ در شهرستان دشتی تشییع و پس از انتقال به گنچک در کنار شهدا به خاک سپرده شد موقعی که جنازه ی ایشان پیدا شد و تشییع گردید پدر و مادر شهید در این مدت به رحمت خدا رفته بودند.

مشخصات پدر شهید حسن زارع

نام: مشهدی خداداد

نام خانوادگی: زارع

نام پدر: مشهدی محمد باقری

تاریخ تولد: ۱۲۸۷

محل تولد: گنخک

شغل: کشاورزی، زراعت

زندگی‌نامه

مشهدی خداداد فرزند مشهدی محمد باقری اصلاً از مردم روستای گنخک شیخها بود که در سال ۱۲۸۷ متولد شد، اکثر ایام عمر خود را در همان جا گذراند، چند بار برای زیارت امام هشتم به مشهد مقدس مشرف گردید، در تیر اندازی مهارت خاصی داشت، انسانی بلند قامت با چهره ای گندمی از نظر بدنی بسیار قوی، عمر خود را وقف خدمت مردم کرد، اکثر زمین های مسکونی که خانه های روستا در آن بنا گردید ملک شخصی و پدری ایشان بود که وقف اینکار نمود، برای ساخت حسینیه و مسجد روستا نیز زمین وقف کرد.

در ایام جوانی به کشت گندم و جو و ذرت به روش سنتی مشغول بود، گاهی نیز برای شکار به کوه های اطراف می رفت.

مشخصات مادر شهید حسن زارع

نام: سکینه

نام خانوادگی: دهقان

تاریخ تولد: ۶/۹/۱۳۰۸

محل تولد: گنخک

شغل: خانه دار

زندگی‌نامه

سکینه دختر زایر ابراهیم حاج حسن برادر زاده ی مرحوم آخوند ملا حسن پدر بزرگوار حضرت آیت الله حاج میرزا احمد دشتی و خواهر مرحوم مشهدی حسن زایر ابراهیم از بزرگان روستای گنخک، در اکثر مواقع مردم

روستا برای حل مشکلات خود به ایشان مراجعه کردند، مادر شهید در سن جوانی با مردم شهدی خداداد که اهل همان روستا بود نسبت قومی با هم داشتند ازدواج می کند که حاصل این ازدواج ۳ فرزند دختر به نامهای: رباب، معصومه و شهربانو و ۵ پسر به نامهای: احمد، عبدالله، محمد، عباس و جمال و حسن که ایشان در جریان دفاع ۸ ساله به شهادت رسید مادر شهید بسیار زحمت کش بود، در تأمین مخارج خانواده دوشادوش شهدی خداداد زحمت می کشید.

مصاحبه

مصاحبه با برادر شهید حسن زارع

۴ با عرض سلام ابتدا خودتان را معرفی نمایید.

من هم سلام عرض می کنم، اینجانب عباس زارع برادر شهید حسن زارع از روستای شهید پرور گنخک می باشم.

۴ در رابطه با جاذبه و محبوبیت شهید در میان اعضای خانواده توضیح دهید.

شهید در بین فامیل از محبوبیت بسیار بالایی برخوردار بود چرا که او در عین جوانی بسیار معنوی و دارای روحیه ایثار و فداکار بود در رفتاری ها و مشکلات همیشه در کنار خانواده و بستگان بود.

۴ رفتار و شخصیت شهید از چه زمانی متحول گردید؟

شهید از زمان کودکی دارای روحیه و رفتار عارفانه بود اما زمانی که جنگ شروع شد شهید به عضویت بسیج درآمد و اصرار می کرد که به جبهه برود، کلی اخلاق و رفتارش تغییر کرد. آن زمان به اعمال واجب حتی اعمال مستحب اهمیت زیادی نشان می داد، نسبت به مال دنیا بی اعتنا بود وقتی کار می کرد و پولی به دست می آورد آنرا به دیگران می بخشید، از بابت جبهه رفتن نیز حق الزحمه ای که به رزمندگان در آن زمان می دادند، هرگز نمی گرفت.

۴ راجع به نحوه رفتار با پدر و مادران توضیح دهید.

رفتاری همراه با محبت و سرشار از عطوفت و مهربانی به حرفهای آنها گوش می کرد و اطاعت می نمود، هیچ وقت یاد ندارم که پدر و مادر از او ناراضی باشند، برای سلامتی و موفقیت پدر و مادر دعا می کرد، خود را مدیون پدر و مادر می دانست.

۴ با سایر اعضا خانواده چه رفتاری داشت؟

نسبت به خواهران دلسوز و مهربان، آنان را سفارش به رعایت حجاب و پاکدامنی می نمود با برادران رفتاری سرشار از معنویت و محبت داشت و مرتب توصیه به خواندن نماز در اول وقت و رعایت تقوی می نمود.

۴ در مورد صفات و ویژگی های اخلاقی شهید آنچه به خاطرتان می آید بیان نمایید.

تواضع و فروتنی در مقابل همه خصوصاً پدر و مادر، حجب و حیای بخصوصی در رفتارش بود، رعایت تقوی، انجام واجبات، دوری از محرّمات از صفات بارز شهید بود، امانتدار بود، از سعه صدر و حوصله ی خوبی برخوردار بود، در معاملات و کارهای روزمره خود با مردم خوش برخورد بود، در تمامی کارهای خود صداقت و صمیمیت را با صبر و حوصله عجین می کرد، وقت شناس و منظم بود، یکی از خصوصیات بسیار بارز و به جا ماندنی ایشان و فای به عهده بود برای قولی که می داد بسیار حساسیت به خرج می داد، مردم نیز بعضی مواقع در کارها با ایشان مشورت می کردند، دوستان را به تقوی و حفظ ایمان توصیه می کرد، نماز به وقت و کار نیک را به دوستان سفارش می کرد، هیچ وقت حق کسی را ضایع نکرد در مورد حق الناس بسیار سفارش می کرد، بسیار بخشنده بود، زمانی یکی از دوستان برای امر ازدواجش نیاز به مقداری پول داشت شهید در یک شرکت کار می

کرد با وجوی که خودش نیازمند بود، تمام حقوقش را به دوست خود داد تا این کار شایسته انجام گرفت.

۴ انس و علاقه ی شهید به قرآن مجید و ذکر خدا (دعا و نیایش و...) چگونه بود؟

او در تمام محافل قرآنی خصوصاً در ماه مبارک رمضان و شب های جمعه در مراسم دعای کمیل و دعای ندبه در صبح جمعه در مسجد روستا شرکت می کرد، قرآن را با صدای دلنشینی قرائت می کرد و از قرآن خواندن لذت می برد در اکثر نماز های جماعت که به امامت حضرت آیت الله حاج میرزا احمد برگزار می شد شرکت می کرد و شرکت در جماعت و مسجد را نیز به خانواده و دوستان توصیه می نمود. آن شهید والامقام تمام وجود خود را از اهل بیت (ع) خصوصاً سالار شهیدان امام حسین (ع) می دانست و دوری از اهل بیت را مایه ی پرت شدن انسان در وادی هلاکت و نابودی می دانست و راز سلامتی نفس را ارتباط توسل به اهل بیت می دانست.

۴ در رابطه با ولایت پذیری و تبعیت شهید از حضرت امام (ره) و روحانیت متعهد توضیح فرمایید.

آن شهید بزرگوار مطیع مقام مرجعیت و ولایت بود. زمانی که امام فرمان می داد جبهه ها به نیرو نیاز دارد او با اشتیاق تمام به سوی جبهه می شتافت تا اینکه شجاعانه و مخلصانه جان خویش را در این راه نهاد.

۴ در خصوص مبارزات سیاسی شهید قبل از پیروزی انقلاب توضیح دهید.

همواره از رژیم ستمشاهی متنفر بود و زمانیکه انقلاب شروع شد شهید در اکثر راهپیمایی های که در شهرهای نزدیک برگزار می گردید شرکت می جست.

۴ بزرگترین آرزوی شهید چه بود؟

بزرگترین آرزویش شهادت و رسیدن به مقام لقا پروردگاری بود و از خواسته های مهم او پیروزی در جنگ و پیروزی در تمامی عرصه ها برای نظام اسلامی ایران بود.

۴ در خصوص همکاری شهید در نهادهای انقلاب و فعالیت های فرهنگی شهید بفرمایید.

شهید سالهای متوالی عضو بسیج بود و شب ها از روستا نگاهبانی می داد، در اعزام به جبهه هایی که از روستا به جبهه صورت می گرفت بسیار مؤثر بود، جوانان را به رفتن جبهه تشویق می کرد. کتابخانه روستا را که در مسجد محل بود با جمع آوری و آوردن کتاب از دیگر نقاط تجهیز می کرد خصوصاً به کتاب های مذهبی بسیار علاقه مند بود در تابستان برای بچه هایی روستا کلاس های قرآن دایر می کرد که تعدادی از جوانان روستا را با قرآن آشنا کرد.

۴ در مورد شهید و شهادت چه دیدگاهی داشت؟

شهادت در راه خدا را بالاترین مقام می دانست و بسیار علاقه به این مقام معنوی داشت در هنگام شهادت دوستان به حال آنان غبطه می خورد و دوست داشت که خداوند دوری او را به عنوان شهید بپذیرد.

۴ آیا شهید به زیارت قبور ائمه (ع) مشرف شدند؟

بله، به اماکن متبرکه که از جمله حرم مطهر امام رضا (ع) به همراه دوستان چند بار مشرف شدند.

۴ نظر شهید در مورد جبهه و جنگ چه بوده است؟

☐ شهید جهاد در راه خدا را امری واجب می دانست و می گفت: جنگ در جبهه های حق علیه باطل در واقع جنگ و دفاع از ارزشها و آرمان ها و حفاظت از ناموس و خون شهیدان است.

۴ اولین بار در چه سنی و چگونه به جبهه اعزام گردید؟

☐ اولین بار در سن ۱۸ سالگی هنگامی که به خدمت سربازی رفتند به مدت ۲ سال در جبهه ها حضور داشت.

۴ عامل تشویق و محرک اصلی اعزام به جبهه او چه بوده است؟

☐ فرمان امام خمینی(ره) تعصب ملی و میهن و دفاع و سفارش قرآن.

۴ در اولین اعزام به جبهه چه حالات روحی خاصی داشتند و توصیه های ایشان در هنگام رفتن به جبهه را بیان نمایید.

☐ روحیه ای سرشار از معنویت و حالتی روحانی و همراه با میل به شهادت در راه خدا و توصیه اش به نزدیکان و خانواده این بود که پشت جبهه را داشته باشند تا دشمن سو ☐ استفاده نکند و دعای خیر برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنند.

۴ آیا زمانی که در جبهه بودند برای شما نامه می نوشت، چه مسائلی را مطرح می کرد؟

☐ بله، بیشتر توصیه به صبر در دوری شهید و حفظ پایداری و روحیه و دعا برای امام و رزمندگان.

۴ چه تغییر و تحول روحی خاصی بعد از برگشتن از جبهه در او مشاهده می کردید؟

☐ احساس غرور از اینکه توانسته به وظیفه عمل نماید و احساس نزدیکی به خدای خود و لحظه شماری برای برگشتن به جبهه.

۴ آیا در جبهه مسئولیتی داشتند؟

☐ آن شهید بزرگوار به خاطر رشادتها و شهامتهائی که از خود بروز می داد او را به عنوان فرمانده دسته انتخاب نمودند.

۴ دوستان شهید که با هم در سنگر بوده اند چه کسانی بوده اند؟

☐ آقایان عبدالله قادری و عبدی ایمانیان.

۴ چگونه از شهادت ایشان آگاهی یافتید؟

☐ بعد از مدتی که نامه ای از ایشان نیامد ما در فکر افتادیم به جاهای مختلف جهت اطلاع یافتن از او مسافرت کردیم، سالها منتظر ایشان بودیم تا اینکه توسط بنیاد شهید از شهادت ایشان با خبر شدیم.

۴ شهادت ایشان چه تأثیری بر شما و خانواده داشت؟

□ شهادت برادر من باعث شد بیشتر خدا را درک کنیم، بیشتر و بهتر شهدا و انسانهای مخلص را درک کردیم، خدا را شکر کردیم و از خداوند غفران و آمرزش برای شهید و صبر در مقابل این مصیبت را از خداوند درخواست نمودیم.

۴ آیا شهید تشییع جنازه شد؟ چه هنگام؟

□ شهید در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ به شهادت رسید و در عملیات کربلای ۴ به مدت ۱۱ سال مفقود بود که توسط کمیته جستجو از مفقودین به وسیله ی پلاک شناسایی گردید در سال ۷۶ و هنگامی که برای تشییع او را آوردند تنها قسمت هایی از استخوان قفسه ی سینه و دست ها و قسمت های جزئی دیگر را به خاک سپردیم. تشییع جنازه دقیقاً در تاریخ ۱۱/۴/۷۶ بود، تشییع جنازه ی شهید باشکوه خاصی برگزار گردید، مردان و زنان قدر شناس جمع شدند تا با آرمانهای شهدا تجدید میثاق کنند.

۴ از اینکه خانواده ی شهید هستید چه احساسی دارید؟

□ احساس نوعی غرور پاک، احساس سرافرازی و پیروزی در مقابل خواسته های نفس، احساس نزدیکی به خدا.

۴ به نظر شما چگونه می توان فرهنگ جهاد و شهادت را زنده نگه داشت؟

□ با برپایی مراسمات و یادبودهای شهدا، شهدا را باید برای جامعه خصوصاً نسل نو و جوانان معرفی کرد تا این نسل شهدا را بشناسند و از فرهنگ جهاد و شهادت بیگانه نباشند.

خاطرات

سال ۶۱ ایشان در نبرد فتح المبین هنگامی که جنگ به خرمشهر کشیده شده بود، در یک درگیری سنگین نیروهای خودی به یک سنگر کمین برخورد می نمایند که از آن سنگر آتش زیادی روی نیروها ریخته می شود و رزمندگان را متوقف کرده بود، در این هنگام فرمانده بچه ها را صدا می زند وی می گوید چه کسی حاضر است این آتش را خاموش کند که شهید زارع داوطلب می شود و با یک اسلحه ژ ۳ چند قدم به جلو می رود، از آنجایی که وی در تیراندازی مهارت داشت سنگر را نشانه می رود و آن سرباز عراقی را مورد هدف قرار می دهد که در این هنگام صدای صلوات در میان رزمندگان بلند می شود و سنگری که به سوی رزمندگان آتش می بارید دیگر خاموش می شود.

اغلب مواقع من و شهید برای شکار به کوه می رفتیم، روستای ما در کنار کوه قرار دارد، بعد از مدتی راهپیمایی حیوانی را دیدیم، تیری به طرف حیوان شلک نمودیم حیوان به دره ی عمیقی سقوط کرد شهید با قدرت و شجاعت تمام به ته دره رفت و آن حیوان را بیرون آورد.

شهید و چند نفر از دوستان جهت شکار به کوه می روند. ایشان با وجودی که در آن زمان سن کم و قد کوتاهی داشت ولی جرأت و جسارت زیادی داشت، در حین بالا رفتن از کوه به یک ببر برخورد می نمایند، برای اینکه ببر به روستا حمله نکند با یک تیر او را زخمی می نمایند اسلحه ای که در اختیار داشتند فقط یک تیر شلیک می کرد، باید دوباره آنرا پر می کردند ولی در کمال ناباوری می بیند که تیری ندارند از آنجایی ببر زخمی و خطرناک شده بود شهید با دوستانش به روستا بر می گردند و دوباره با عمو و چند تا از دوستان به کوه می روند و ببر را از پای در می آورند تا مبادا به روستا حمله کند. « به نقل از عموی شهید مهدی

خداداد باقری»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران